

محمد جهان پهلوان رفت و بر او ظفر یافت و جهان پهلوان شکست خورده به همدان بازگردید. واللّٰه تعالی اعلم.

### جنگ میان ایلدگز و اینانج

چون ملک‌شاه پسر سلطان محمود در اصفهان درگذشت طایفه‌ای از یارانش به بلاد فارس رفتند و پسر او محمود بن ملک‌شاه را نیز با خود بردند. فرمانروای فارس زنگی بن دکلائی سلجوقی راه بر آنان برگرفت و محمود بن ملک‌شاه را از ایشان بستد و در قلعه اصطخر جای داد. چون ایلدگز، سلطان ارسلان شاه را به پادشاهی نشانده و از بغداد برای او خواستار خطبه شد وزیر خلیفه، عون‌الدین ابوالمظفر یحیی بن هبیره دست به افساد زد از جمله نزد احمد یلی کس فرستاد و همچنین به زنگی بن دکلا صاحب فارس نیز پیام داد که با محمود بن ملک‌شاه بن سلطان محمود که در نزد او بود بیعت کند و وعده داد که اگر بر ایلدگز پیروز شود به نام او خطبه خواهند خواند. زنگی بن دکلا با محمود بیعت کرد و در فارس به نام او خطبه خواند و بر دسرهای او پنج نوبت زدند و برای او ترتیب سپاه داد. این خبر به ایلدگز رسید. با چهل هزار سپاهی به اصفهان راند که به فارس رود و برای زنگی پیام داد که باید خطبه به نام ارسلان شاه کند. زنگی سربر تافت. ایلدگز گفت که المستنجد بلاد تو را به من اقطاع داده است و اکنون من عازم فارس هستم. ایلدگز جماعتی به نواحی ارجان فرستاد. این گروه با جمعی از سپاهیان ارسلان بوقا فرمانروای ارجان رویه‌رو شدند. سپاهیان ارسلان بوقا جمعی از ایشان را کشتند و خبر به اینانج دادند. اینانج با ده هزار سوار از ری رسید. پنج هزار سپاهی نیز احمد یلی در اختیار او گذاشت. ابن بازدار صاحب قزوین و ابن طغایرک و دیگران که از یاران ایلدگز بودند بگریختند و به اینانج پیوستند. زنگی بن دکلا سمیرم<sup>۱</sup> و بلاد دیگر را تاراج کرد. ایلدگز سپاهی روان داشت تا زنگی را از سمیرم براند. این لشکر از زنگی شکست خورده به نزد ایلدگز بازگردید. ایلدگز از آذربایجان لشکر خواست. پسرش قزل ارسلان<sup>۲</sup> با لشکر بیامد. [اینانج نیز از زنگی یاری طلبید. دو لشکر در ماه شعبان بر یکدیگر زدند. اینانج منهزم شد]<sup>۳</sup> و بسیاری از سپاهیان‌شان به قتل رسید و لشکرگاهش به تاراج رفت. اینانج

۱. متن: شهیرم

۲. متن: هیس بن مزد ارسلان

۳. از متن ساقط بود از ابن اثیر افزوده شد (وقایع سال ۵۵۶).

خود به ری گریخت و در قلعه طبرک تحصن گزید. سپس میان او و ایلدگز رسولان به آمد و شد پرداختند اینانج پیشنهادهایی داشت که ایلدگز همه را اجابت کرد و جریباذقان<sup>۱</sup> (گلپایگان) و چند شهر دیگر را به اقطاع او داد و ایلدگز به همدان بازگردید. والله سبحانه و تعالی اعلم.

#### فتنه در نیشابور و خراب شدن آن

در ربیع الاول سال ۵۵۶ مؤید آی ابه جمعی از اعیان نیشابور را گرفت و به حبس فرستاد. از آن جمله بود نقیب علویان ابوالقاسم زیدبن الحسن الحسینی. مؤید اینان را بدان سبب گرفته بود که در برانگیختن او باش و رونود در تاراج شهر دست داشته بودند و می گفت که اگر شما می خواستید می توانستید آنان را از اعمالشان منع کنید. همچنین جمعی از اهل فساد را بکشت. آن گاه به ویران کردن شهر پرداخت و بسیاری از مساجد و مدارس و کتابخانه ها را ویران نمود یا آتش زد و تاراج کرد.

مؤید آی ابه به شادیاخ نقل کرد و باروی آن تعمیر کرد و شهر را استواری بخشید و مسکون ساخت و نیشابور را به کلی خراب کرد.

شادیاخ را عبدالله بن طاهر به هنگام حکومتش در خراسان پی افکنده بود. او خود و سپاهیانش دور از مردم نیشابور در آن جا می زیستند تا لشکرش مردم را زحمت ندهند. شادیاخ بعدها ویران شد و البارسلان بار دیگر آن را بنا نمود. بار دیگر نیز ویران شد و اینک مؤید آن را از نو می ساخت.

در سال ۵۵۶، در ماه جمادی الاخر سلطان محمودبن محمدخان خواهرزاده سلطان سنجر همراه با لشکر غز به نیشابور آمد. محمودبن محمد در این ایام پادشاه خراسان بود. اینان مؤید را به مدت دو ماه در شادیاخ محاصره کردند. در این اثنا محمود، بدین عنوان که به حمام می رود به شهرستان داخل شد و از غزان بگریخت. غزان تا پایان شوال در آن جا ماندند. سپس بازگشتند و بلاد خراسان از جمله خراسان را غارت نمودند.

چون محمود به نیشابور درآمد، مؤید آی ابه او را تا ماه رمضان سال ۵۵۷ مهلت داد. سپس او را بگرفت و چشمانش را میل کشید و هر چه ذخایر با او بود همه را بستد و او را به زندان کرد. پسرش جلال الدین محمد را نیز با او در زندان نگاه داشت و هر دو در

۱. متن: حربادفان

زندانیان هلاک شدند از آن پس مؤید به نام خود خطبه خواند و نام خود را بعد از نام مستنجد آورد.

در سال ۵۵۹ مؤید به شارسستان در نزدیک نیشابور لشکر راند و آنجا را در محاصره گرفت تا در ماه شعبان سر به فرمان او نهادند. لشکریانش دست به تاراج شهر گشودند. پس از چندی لشکریانش را از تاراج شهر بازداشت. والله اعلم.

### فتح کردن مؤید طوس و دیگر شهرها را

در سال ۵۵۷ مؤید آی‌ابه به قلعهٔ دسکره از نواحی طوس لشکر برد. ابوبکر جاندار صاحب آن قلعه بود. مؤید یک ماه قلعه را محاصره نمود. مردم طوس نیز او را یاری کردند، زیرا ابوبکر مردی بدسیرت بود. چون ابوبکر سخت در تنگنا افتاد، امان خواست و از قلعه فرود آمد. مؤید او را به حبس فرستاد. مؤید پس از آن به کرستان<sup>۱</sup> لشکر برد. فرمانروای آن ابوبکر فاخر بود. او نیز سر به فرمان نهاد. آن‌گاه لشکر به اسفراین برد. رئیس اسفراین عبدالرحمان بن محمد بن علی بود. مؤید او را در قلعه محاصره نمود و از دژ فرود آورد. چون تسلیم شد بند بر او نهاد و به زندانش فرستاد و در ماه ربیع‌الآخر سال ۵۵۸ او را بکشت. سپس مؤید قهندوز<sup>۲</sup> نیشابور را گرفت و با تصرف این مواضع قدرت و شوکتش فراوان شد و بار دیگر به حال نخستین بازگشت. آن‌گاه در آبادی شادیاخ کوشید و شهر کهن را ویران کرد. سپس به لشکر به بوشنج هرات فرستاد. این شهر در قلمرو ملک محمد بن حسین غوری بود. مؤید آن شهر را محاصره نمود. ملک محمد لشکر به مدافعه فرستاد. این سپاه، آی‌ابه مؤید را از بوشنج براند و بار دیگر بوشنج ملوک غور را صافی شد.

### جنگ میان مسلمانان و گرجیان

گرجیان شهر آنی از بلاد اران را در ماه شعبان سال ۵۵۶ تصرف کردند و بسیاری از مردمش را کشتند و به اسارت بردند. شاه ارمن بن ابراهیم بن سلیمان صاحب خلط جماعتی از سپاهیان و متطوعه گرد آورد و به جنگ ایشان رفت. در این جنگ مسلمانان شکست خوردند و بسیاری از ایشان به اسارت درآمدند.

۲. متن: قهندار

۱. متن: کرمان

گرجیان در ماه شعبان سال ۵۵۷ بار دیگر با سی هزار جنگجو به آذربایجان آمدند و دوین<sup>۱</sup> را تصرف کردند. ایلدگز فرمانروای جبال و آذربایجان و اصفهان و شاه ارمن بن ابراهیم بن سکمان صاحب خلاط و ابن اقسنقر صاحب مراغه با پنجاه هزار مرد جنگی عازم نبرد شدند. در ماه صفر سال ۵۵۸ به بلاد گرج داخل شدند و دست به قتل و غارت زدند و مردان را اسیر کردند و زنان و پسران را برده ساختند. یکی از امرای گرج که اسلام آورده بود با جمعی از لشکر مسلمانان در جایی کمین گرفت چون لشکر گرجیان بگذشت اینان از عقب حمله کردند و بدین طریق بر گرجیان شکست فاحشی وارد آمد. این جنگ یک ماه مدت گرفته بود. مسلمانان از پی ایشان برفتند. و همچنان می کشتند و اسیر می گرفتند و پیروزمند باز می گشتند.

تصرف مؤید آی ابه حوالی قومس را و خطبه به نام سلطان ارسلان در خراسان مؤید آی ابه فرمانروای نیشابور به بلاد قومس رفت و بسطام و دامغان را تصرف کرد. مملوک خود تنکر را عمارت بسطام داد. میان تنکر و شاه مازندران اختلافی پدید آمد که منجر به جنگ شد. دو گروه در ماه ذوالحجه سال ۵۵۸ نبرد آغاز کردند.

چون مؤید قومس را تصرف کرد، سلطان ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملکشاه، برای او خلعت های نفیس و لوا فرستاد زیرا میان ایلدگز و او دوستی دیرینه بود و اجازه داد که هر چه از خراسان تصرف می کند او را باشد ولی به نام او خطبه بخواند. او نیز در اعمال قومس و طوس و اعمال نیشابور به نام ارسلان خطبه خواند و نام خود را نیز بعد از نام او بیاورد. در جرجان و دهستان خطبه به نام خوارزمشاه ایل ارسلان بن اتسز بود و پس از نام او نام امیر ایتاق را در خطبه می آوردند و در مرو و سرخس و بلخ که به دست غزان بود - جز هرات که در فرمان امیر ایتکین بود و او نیز با غز مصالحه کرده بود - به نام سلطان سنجر خطبه می خواندند و می گفتند «اللهم اغفر للسلطان السعيد سنجر» و پس از این عبارت نام امیری را که بر آن بلاد فرمان می راند می آوردند. والله تعالی ولی التوفيق.

راندن ترکان قارغلی از ماوراءالنهر

خان خانان چینی حکومت بخاری و سمرقند را به خان جفری خان بن حسن<sup>۲</sup> تکین

۱. متن: دوس

۲. متن: حسین

تفویض نمود. او از خاندان‌های دیرینه فرمانروایی بود. در سال ۵۵۷ نزد او پیام فرستاد که ترکان قارغلی را از قلمرو خویش به کاشغر براند تا در آنجا به امور زراعت و حرفه‌های دیگر بپردازند. ترکان قارغلی از رفتن به کاشغر امتناع کردند و چون تحت فشار قرار گرفتند، گرد آمدند و به بخارا رانندند. در این ایام جغری خان به سمرقند رفته بود. مردم بخارا با ترکان به ظاهر مصالحه کردند و ایشان را سرگرم نمودند تا جغری خان از سمرقند بیامد و به ناگاه بر ترکان آنان تاخت و ریشه ایشان را برکند. والله تعالی اعلم.

### استیلای سنقر بر طالقان و غرجستان

در سال ۵۵۹ امیر صلاح‌الدین سنقر از ممالیک سنجری بر بلاد طالقان دست یافت و بر غرجستان پی در پی حمله کرد تا آن را به تصرف آورد. و همه آن نواحی و همه قلاع و حصن‌های آن را در دست گرفت و با امرای غز مصالحه کرد و بر ایشان باژو و ساو فرستاد.

### کشته شدن فرمانروای هرات

فرمانروای هرات امیر ایتکین بود و میان او و غزان دوستی و پیمان بود. چون غزان پادشاه غور محمد بن الحسین را کشتند - چنان‌که در اخبار او آمده بود، ایتکین در بلاد غور طمع کرد و سپاهی گرد آورد و در ماه رمضان سال ۵۵۹ آهنگ بلاد غور کرد. مردم غور با او نبرد کردند و منهزمش ساختند و او خود در معرکه کشته شد. غزان به هرات رانندند فرمانروای هرات مردی به نام اثیرالدین بود. غوریان متهمش کردند که به غزان گرایش دارد. پس او را کشتند و ابوالفتوح علی بن فضل‌الله طغرای را بر خود امیر ساختند. سپس نزد مؤید آی‌ابه کس فرستادند و به او اظهار اطاعت نمودند. مؤید غلام خود سیف‌الدین تنکر را با لشکری به غور فرستاد و زمام امور آن دیار را به دست گرفت. سپاهی نیز به سرخس و مرو فرستاد این سپاه چارپایان غزان را غارت کردند و به سلامت بازآمد. چون غزان این خبر شنیدند و از هرات کوچ کرده به مرو رفتند. والله تعالی اعلم.

## تصرف شاه مازندران قومس و بسطام را و وفات او

پیش از این از استیلای مؤید بر قومس و بسطام و حکومت غلام او تنکر بر آن شهرها سخن گفتیم. شاه مازندران که رستم بن علی بن شهریار<sup>۱</sup> بن قارن<sup>۲</sup> نام داشت، سپاهی به سرداری سابق‌الدین قزوینی - یکی از امرای خود - به جنگ تنکر فرستاد. او برفت و دامغان را بگرفت. تنکر با سپاهی که در اختیار داشت به مقابله بیرون شد، قزوینی ایشان را منهزم ساخت و بر همه بلاد استیلا یافت. تنکر نزد مؤید به نیشابور رفت و بار دیگر بر بسطام و قومس حمله آغاز کرد. در ماه ربیع‌الاول سال ۵۶۰ شاه مازندران بمرد و پسرش علاءالدین حسن چند روز مرگ او را پنهان داشت تا بر بلاد و دژهایش غلبه یافت. سپس مرگ پدر آشکار کرد. ایتاق صاحب جرجان و دهستان به خلاف او برخاست. و دوستی میان خود و پدر او را فراموش کرد ولی به چیزی دست نیافت. والله سبحانه و تعالی اعلم.

## محاصره مؤید نسا را

مؤید آی‌ابه به لشکریان خود در ماه جمادی‌الاولی سال ۵۶۰ به محاصره نسا فرستاد. خوارزمشاه ایل ارسلان بن اتسز نیز به دفاع لشکری به نسا فرست. سپاهیان مؤید از آنجا برفتند و به نیشابور بازگشتند و نسا در طاعت خوارزمشاه درآمد. و به نام او در آنجا خطبه خوانده شد. سپس لشکر خوارزم به دهستان رفت و بر آن شهر استیلا یافت و خوارزمشاه از جانب خود در آنجا شهنه‌یی نهاد. والله اعلم.

## جنگ میان محمد جهان پهلوان و صاحب مراغه

در سال ۵۶۳ آقسنقر احمدیلی صاحب مراغه به بغداد کس فرستاد تا به نام شاهی که در نزد او بود خطبه بخوانند و او پسر سلطان محمدشاه بود. نیز شرط کرد که اگر این خواسته برآورده شود قدم تجاوز به خاک عراق نگذارد و جز این خطبه هیچ نخواهد. از سوی مقام خلافت به او پاسخ قبول دادند. چون این خبر به ایلدگز رسید پسر خود محمد جهان پهلوان را با سپاهی به جنگ آقسنقر فرستاد آقسنقر شکست خورد و در مراغه متحصن گردید. جهان پهلوان در مراغه فرود آمد و او را در محاصره گرفت. پس رسولان

به آمد و شد پرداختند و میانشان به نوعی مصالحه افتاد و جهان پهلوان نزد پدر به همدان بازگردید.

### تصرف شمله فارس را و اخراج او از آن

زنگی بن دُکلا با لشکریانش رفتاری ناپسند داشت. از این رو نزد شمله صاحب خوزستان فرستادند و او را فراخواندند تا بر خود پادشاهی دهند. او نیز در حرکت آمد و چون با زنگی رویه رو شد زنگی را شکست داد و او به کردان شبانکاره پناه برد و شمله بلاد فارس را در تصرف آورد و دست ستم بر مردم بگشود و برادرزاده اش ابن سنکا آن بلاد را تاراج کرد. مردم فارس از او برمیدند. جمعی از لشکریان نزد زنگی رفتند و او بار دیگر به فارس بازگشت و شمله به بلاد خود، خوزستان رفت. همه این وقایع در سال ۵۶۴ اتفاق افتاد.

### تصرف ایلدگز ری را

اینانج بر ری غلبه یافته بود و پس از جنگ هایی که با ایلدگز کرده بود مالی به عهده گرفته و در ری استقرار یافته بود. پس از چندی از پرداخت آن مال سرباز زد و عذر آورد که باید اموال خویش صرف هزینه لشکر کند. در سال ۵۶۴ ایلدگز بر سر او لشکر کشید. در این نبرد ایلدگز اینانج را شکست داد. اینانج به قلعه طبرک پناه برد. ایلدگز بعضی از ممالیک او را به وعده های جمیل بفریفت تا به ناگاه او را کشتند. ایلدگز بر طبرک و بر ری استیلا یافت و عمر بن علی باغ<sup>۱</sup> را بر آن فرمانروایی داد و به همدان بازگردید و از آن غلامان که اینانج را کشته بودند سپاس گفت ولی به وعده خود وفا ننمود. ایشان نیز از گردش پراکنده شدند. آنکه اینانج را به دست خود کشته بود به خوارزم رفت. خوارزمشاه به سبب دوستی که میان او و اینانج بود او را بر دار کرد. والله سبحانه و تعالی ولی التوفیق بمنه و کرمه.

### وفات صاحب کرمان و اختلاف میان فرزندان

در سال ۵۶۵ ملک طغرل بن قاوُرت بک فرمانروای کرمان بمرد و پسرش ارسلان شاه به

---

۱. متن: علی بن عمر باغ

جای او نشست. برادر خردترش بهرام شاه به خلاف او برخاست. ارسلان شاه با او به جنگ پرداخت و شکستش داد و او در نیشابور به مؤید پیوست. مؤید با لشکری او را یاری داد. بهرام شاه بار دیگر به جنگ برادرش ارسلان شاه آمد، این بار او را منهزم ساخت و کرمان را بگرفت. ارسلان شاه به اصفهان رفت و ایلدگز مدد خواست. او نیز لشکری در اختیارش نهاد. ارسلان شاه به کرمان بازگردید. بهرام شاه از کرمان برفت و نزد مؤید اقامت گزید. پس از چندی ارسلان شاه بمرد و بهرام شاه به کرمان آمد و ملک موروث در تصرف گرفت.

\*\*\*

[در ماه ربیع‌الآخر سال ۵۶۶] المستنجد بالله بمرد و پسرش المستضی بامرالله جانشین او شد. ما در اینجا به حوادث زندگی خلفا نمی‌پردازیم زیرا آنها را در اخبار خلفا آورده‌ایم. خلفای پیشین در کفالت آل بویه و سلجوقیان بودند ولی از زمان المستضی به سبب ضعفی که پس از وفات سلطان مسعود عارض دولت سلجوقی شد و دولتشان در نواحی مشرق و مغرب پراکنده گردید، خلفا خود زمام اختیار خویش در بغداد و نواحی آن به دست گرفتند. و حکام و ملوک اطراف نام آنان را در خطبه می‌آوردند و به هنگام منازعات میان خود و دربار خلیفه می‌خواستند که نام آنان را در خطبه بیاورند و این رسم ادامه داشت تا آن‌گاه که با هلاکت المستعصم بالله به دست هلاکوخان دولتشان پایان گرفت.

#### وفات خوارزمشاه ارسلان بن اتسز و حکومت پسرش سلطان شاه و منازعه او با برادر بزرگش علاءالدین تکش

چون خوارزمشاه ارسلان بن اتسز از ختا شکست خورد و به خوارزم بازگردید در سال ۵۶۸ از دنیا برفت و پسرش سلطان شاه به جای او نشست. برادر بزرگش علاءالدین تکش به خلاف او برخاست و از ختا یاری خواست و به یاری آنان خوارزم را بگرفت. سلطان شاه به دادخواهی نزد مؤید آی‌ابه رفت مؤید به یاری او آمد ولی در نبردی که میان او و تکش واقع شد شکست خورد و مؤید را اسیر کرده نزد او آوردند. همچنان در اسارت در برابر تکش کشتندش.

یاران مؤید به نیشابور بازگشتند و پسرش طغانشاه ابوبکرین مؤید را به جای پدر



نشاندهند. اخبار طغانشاه و تکش را ما به هنگام پرداختن به خوارزمشاهان خواهیم آورد و در کیفیت قتل او خبر دیگری نیز هست که در آنجا خواهیم آورد. سپس خوارزمشاه در سال ۵۶۹ به نیشابور لشکر راند و دو بار شهر را در محاصره نمود. بار دوم طغان شاه منهزم گردید و او را اسیر کرده نزد تکش آوردند. تکش او را به خوارزم فرستاد و نیشابور و اعمال آن را بگرفت و هر چه از آن فرزندان مؤید در خراسان بود همه را در تصرف آورد و آن خاندان به کلی منقرض شد. و البقاء لله وحده والله تعالی اعلم.

#### وفات اتابک شمس‌الدین ایلدگز و حکومت پسرش محمد پهلوان

اتابک شمس‌الدین ایلدگز که اتابک ارسلان شاه بن طغرل صاحب همدان و اصفهان وری و آذربایجان بود در سال ۵۶۸ دیده از جهان فرو بست. او مملوک کمال سمیرمی<sup>۱</sup> وزیر سلطان محمود سلجوقی بود. چون کمال کشته شد، ایلدگز نزد سلطان محمود سلجوقی رفت و به مقامات عالی فرا رفت. چون سلطان مسعود سلجوقی به پادشاهی رسید او را حکومت اران داد و او بر همه آن نواحی مستولی گردید و از دور اطاعت خود را از ملوک آل سلجوق ابراز می‌داشت. سپس بر اکثر بلاد آذربایجان دست یافت. آن‌گاه اصفهان و ری و همدان را تصرف کرد و به نام فرزندخوانده خود ارسلان بن طغرل خطبه خواند و در مقام اتابکی او باقی ماند و شمار لشکریانش به پنجاه هزار تن رسید و دامنه قلمروش از تغلیس تا مکران کشیده شد. ایلدگز بر پسر خوانده خود ارسلان شاه تحکم می‌کرد ارسلان را از پادشاهی جز همان سهمی که به او می‌دادند هیچ نبود.

چون ایلدگز از دنیا رفت پسرش محمد جهان پهلوان به جای او نشست و از سوی مادر برادر ارسلان شاه بود. جهان پهلوان در آغاز پادشاهی خود به اصلاح اوضاع آذربایجان پرداخت. نخست ابن سنکا برادرزاده شمله صاحب خوزستان به مخالفت او برخاست و نهاوند را محاصره نمود. چون دید یارای تصرف شهر را ندارد به تستر (شوشتر) بازگردید مردم نهاوند از محمد جهان پهلوان یاری خواسته بودند. چون از آن سو تأخیر شد، ابن سنکا بازگردید و شب هنگام در بوق‌ها دمیدند. مردم نهاوند پنداشتند از آذربایجان یاری رسیده است. دروازه را باز کردند و ابن سنکا به شهر درآمد. چون به میان شهر رسید، قاضی و رؤسای شهر را طلب کرد و بر دار نمود و شهر را غارت کرد و

۱. متن: شهیر

به آتش کشید و به قصد عراق راهی ماسبذان شد ولی به خوزستان بازگردید. شمله در سال ۵۷۰ آهنگ بعضی از ترکمانان نمود. آنها از جهان پهلوان بن ایلدگز یاری خواستند. او نیز به یاریشان شتافت. در این نبرد شمله شکست خورده مجروح شد و خود و پسر و برادرزاده اش اسیر گردیدند و پس از دو روز از دنیا رفت. شمله از ترکمانان اقشری<sup>۱</sup> بود. پس از او پسرش به جای او حکومت یافت.

در سال ۵۰۷ محمد جهان پهلوان به تبریز لشکر راند. فرمانروای آن آقسنقر احمد یلی هلاک شده بود و پسرش فلک‌الدین<sup>۲</sup> به جای او نشسته بود. او مراغه را در محاصره گرفت و برادر خود قزل‌ارسلان را با سپاهی به تبریز فرستاد. عاقبت قرار بر آن نهادند که تبریز به محمد جهان پهلوان واگذار شود و چنین شد. او تبریز را به برادر خود قزل‌ارسلان وا گذاشت و خود بازگردید.

۱. متن: اتسزی

۲. متن: ملک‌الدین

## پادشاهی طغرل بن ارسلان

### پادشاهی طغرل بن ارسلان

سلطان ارسلان شاه بن طغرل که در کفالت محمد جهان پهلوان و برادر پهلوان و برادر مادرش بود درگذشت. وفات او در همدان در سال ۵۷۳ اتفاق افتاد. پس از او به نام فرزندش طغرل بن ارسلان بن طغرل بن محمد بن ملک شاه خطبه خواندند.

### وفات محمد جهان پهلوان بن ایلدگز و امارت و برادرش قزل ارسلان

محمد جهان پهلوان در آغاز سال ۵۸۲ درگذشت. در ایام او بلاد و رعایا در نهایت آرامش بودند. پس از وفات او در اصفهان میان حنفیان و شافعیان و در ری میان سنیان و شیعیان فتنه‌ها و جنگ‌ها برخاست که منجر به خراب شدن شهرها گردید.

پس از جهان پهلوان برادرش قزل ارسلان به حکومت رسید. نام او عثمان بود. او نیز کفالت طغرل را به عهده داشت. چون جهان پهلوان درگذشت طغرل نپذیرفت که در فرمان قزل ارسلان باشد. بنابراین از همدان بیرون آمد و جماعتی از امرا و لشکریان گرد او را گرفتند و میان او قزل ارسلان نبردهایی در گرفت.

طغرل نزد خلیفه کس فرستاد و از او خواست سرای سلطنت را تعمیر کند. خلیفه رسول او را طرد کرد و سرای سلطنت را با خاک یکسان نمود.

خلیفه الناصرالدین الله در سال ۵۸۴ سپاهی به سرداری وزیر خود جلال‌الدین عبیدالله بن یونس به یاری ارسلان فرستاد تا او را در برابر طغرل یاری دهد ولی طغرل بر این سپاه غلبه یافت و هرچه داشتند همه را به غنیمت گرفت و ابن یونس وزیر را نیز اسیر کرد.

### کشته شدن قزل ارسلان و حکومت پسر برادرش قتلغ

از جنگهایی که میان سلطان طغرل و قزل ارسلان بن ایلدگز در گرفته بود سخن گفتیم. اینک می‌گوییم که قزل ارسلان بر طغرل غلبه یافت و او را در یکی از دژهای خود به بند کشید و همی بلاد به فرمان او درآمد. دکلا صاحب فارس و خوزستان نیز سر به فرمان او آورد. قزل ارسلان به اصفهان بازگشت و آن شهر همچنان دستخوش فتنه‌ها بود. جماعتی از اعیان فرقه‌ی شافعی را گرفت و بر دار کرد و به همدان بازگردید و در سال ۵۸۷ به نام خود خطبه خواند سپس شبی در بستر خوابش او را کشتند و قاتل شناخته نشد. جماعتی از غلامان را که به آنان ظنین بودند به خون او در بند کردند. چون او کشته شد قتلغ، پسر برادرش جهان پهلوان به جایش نشست و بر ممالکی که در قلمرو عمش بود غلبه یافت.

### کشته شدن سلطان طغرل و تصرف خوارزمشاه ری را و وفات برادرش سلطان شاه

چون قزل ارسلان از دنیا رفت و برادرزاده‌اش قتلغ اینانج‌بن جهان‌پهلوان به جایش نشست، سلطان طغرل نیز از زندان رها شد و جمعی بر او گرد آمدند و لشکر به همدان برد. قتلغ اینانج پسر جهان‌پهلوان به نبرد او بیرون آمد. ولی شکست خورد و به ری گریخت و نزد خوارزمشاه علاءالدین تکش کس فرستاد و از او یاری خواست. در سال ۵۸۸ علاءالدین تکش به یاریش شتافت. قتلغ اینانج از کاری که کرده بود پشیمان شد و در یکی از قلعه‌های خود تحصن نمود. خوارزمشاه ری را تصرف کرد و قلعه‌ی طبرک را نیز بگرفت و با سلطان طغرل مصالحه کرد و ری به دست خوارزمشاه افتاد و برای حفاظت آن لشکر در آنجا گماشت و در سال ۵۹۰ به خوارزم بازگردید.

سبب بازگشت خوارزمشاه آن بود که حادثه‌ای برای برادرش سلطان شاه پدید آمده بود و ما در اخبار دولت خوارزمشاهیان به آن اشارت خواهیم کرد.

پس از رفتن علاءالدین تکش از ری، سلطان طغرل لشکر به ری برد و به شهر حمله کرد. قتلغ اینانج‌بن جهان‌پهلوان از ری بگریخت و نزد خوارزمشاه رسول فرستاد و از او یاری خواست و در این احوال منشور خلیفه الناصر لدین‌الله برسید و از نیشابور تا ری را به علاءالدین تکش به اقطاع داد. قتلغ به فرمان او درآمد و با رسول خلیفه به همدان رفت.

طغرل پیش از آن‌که سپاه خود را بسیج کند به مقابله‌ی خوارزمشاه بیرون آمد و در ماه ربیع‌الاول در نزدیکی ری با آنان روبرو شد و حمله کرد و صفوف لشکر از هم بشکافت. لشکریان خوارزم او را در میان گرفتند. طغرل از اسب در غلطید و کشته شد. خوارزمشاه همدان و همه‌ی بلاد را در تصرف آورد و دولت فرزندان ملکشاه به پایان رسید.

علاءالدین تکش خوارزمشاه آن بلاد را به قتلغ اینانج تسلیم کرد و سرزمین‌هایی را به ممالیک خود به اقطاع داد و میاجق<sup>۱</sup> را بر آنان سروری داد. سپس مؤیدالدین قصاب<sup>۲</sup> وزیر خلیفه الناصرلدين الله همدان و اصفهان و ری را از دست موالی قتلغ اینانج بگرفت. که ما در اخبار خلفا آوردیم.

چندی بعد سپاهی از سوی خلیفه به سرداری ابوالهیجا معروف به السمین<sup>۳</sup> از امرای ایوبی به همدان آمد. این ابوالهیجا در بیت‌المقدس بود چون از آنجا معزول شد به بغداد آمد. الناصرلدين الله او را در سال ۵۹۳ با سپاهی به همدان فرستاد. در آنجا با ازبک بن پهلوان روبرو شد. ازبک از او اطاعت کرد ولی ابوالهیجا او را در بند کشید. خلیفه این عمل او را نکوهش کرد و فرمان داد که ازبک را آزاد کند. او نیز آزادش کرد و خلعت خلیفه در او در پوشید. ازبک به آذربایجان رفت.

#### تصرف گرجیان دَوین<sup>۴</sup> را

نصرت‌الدین ابوبکر<sup>۵</sup> بن پهلوان در آذربایجان به حکومت نشست ولی سرگرم لذات خویش بود. گرجیان شهر دَوین را محاصره کردند. مردم شهر از او یاری خواستند ولی او به دادشان نرسید تا گرجیان شهر را به قهر تصرف کردند و دست به کشتار و غارت زدند.

#### کشته شدن کوکجه<sup>۶</sup> در بلاد جبل

کوکجه از موالی جهان‌پهلوان بود که بر ری و همدان و بلاد جبل غلبه یافته بود او با مملوک دیگری به نام اَیْدُغُمِش دست دوستی داده و او را بر کشیده بود ولی ایدغمش جماعتی ترتیب داد و با کوکجه نزاع آغاز کرد. در این جنگ‌ها کوکجه کشته شد و ایدغمش بر آن بلاد دست یافت. ازبک بن پهلوان همچنان مغلوب حکم آنان و بی هیچ قدرتی بر جای خویش بود.

۳. متن: شمس

۶. متن: کوچه

۲. متن: العطاف

۵. متن: ازبک

۱. متن: مساحق

۴. متن: دَویره

## آمدن صاحب مراغه و صاحب اربل به آذربایجان

گفتیم که نصرت‌الدین ابوبکر بن پهلوان همچنان سرگرم لذات خویش بود و از کار ملک غافل. تا آن‌گاه میان او و فرمانروای اربل، مظفرالدین گُوگُبری، در سال ۶۰۲ فتنه برخاست. مظفرالدین بسیج جنگ کرد و به مراغه رفت و از علاءالدین بن قراسنقر احمدیلی صاحب مراغه یاری خواست و با او به محاصره‌ی تبریز رفت و ابوبکر و ایدغمش که در بلاد جیل بود مدد طلبید. او نیز در حرکت آمد. و در نامه‌ای مظفرالدین را سخت تهدید کرد. مظفرالدین از جنگ منصرف شده به شهر خود بازگشت. علاءالدین نیز به مراغه رفت. ایدغمش و ابوبکر از پی او برفتند و مراغه را محاصره کردند تا آن‌گاه که یکی از دژهای خود را تسلیم ایشان کرد و آن دو بازگشتند. واللّٰه تعالیٰ اعلم.

## وفات صاحب مازندران و اختلاف میان فرزندان

حسام‌الدین اردشیر صاحب مازندران در سال ۶۰۳ از دنیا رفت و پسر بزرگش [شمس‌الملوک رستم] به جایش نشست. او برادر میانی خود را از آن بلاد بیرون راند و او به جرجان رفت. علی‌شاه پسر خوارزمشاه تکش<sup>۱</sup> در جرجان بود. به شرط فرمانبرداری از او، او را به یاری خود خواند. این علی‌شاه برادر علاءالدین محمد خوارزمشاه بود. برادرش فرمان داد که با او از جرجان به مازندران رود. در راه از مرگ آن برادر که به جای پدر نشسته بود خبر یافتند و شنیدند که برادر کوچک بر قلاع و اموال تسلط یافته است. اینان بیامدند و بلاد مازندران را مانند ساری و آمل<sup>۲</sup> بگرفتند و غارت کردند و به نام خوارزمشاه خطبه خواندند. علی‌شاه به خراسان بازگردید و پسر میانی شاه مازندران در آنجا ماند. پسر کوچک با اموال و ذخایر به دژ کورا متحصن شد. پسر میانی به برادر نامه نوشت و دلجویی نمود ولی او از آن دژ فرود نیامد. واللّٰه ولی التوفیق جمیعاً

## تصرف ابوبکر پسر جهان پهلوان مراغه را

در این سال علاءالدین قراسنقر احمدیلی صاحب مراغه بمرد. پس از او خادمش زمام امور را به دست گرفت و کودک خردسال او را به جای پدر نشانید. یکی از امرا سر از فرمان آن کودک برتافت. آن خادم لشکر به جنگ او فرستاد و او را منهزم ساخت و

۱. متن: علی‌شاه بر تکش  
۲. متن: آمد

حکومت آن پسر خردسال پا گرفت. ولی پسر را عمری کوتاه بود و در آغاز سال ۶۰۵ درگذشت و خاندانش از هم پشید. ازبک بن پهلوان از تبریز به مراغه رفت و بر قلمرو خاندان آقسنقر جز آن قلعه که آن خادم در آن متحصن شده بود و ذخایر و خزاین را با خود به آنجا برده بود غلبه یافت.

استیلای منگلی بر بلاد جبل و اصفهان و جز آن و فرار ایدغمش و قتل او چون ایدغمش بر بلاد جبل و اصفهان و ری استیلا یافت، کارش بالا گرفت تا آنجا که به هوای سلطنت افتاد و آهنگ آن کرد که سرور خود نصرت‌الدین ابوبکر را به محاصره اندازد.

نصرت‌الدین ابوبکر در آن هنگام در آذربایجان بود یکی از موالی او به نام منگلی خروج کرد و سپاهی گرد آورد و بر آن بلاد دست یافت. ایدغمش از او بگریخت و به بغداد رفت چون به بغداد رسید خلیفه برای ورودش مراسمی ترتیب داد و از او استقبال کرد. ایدغمش تا سال ۶۱۰ در بغداد ماند. [در سال ۶۰۹ محمد بن منگلی را پدرش با جماعتی از لشکریان به بغداد فرستاد تا خلیفه را از یاری ایدغمش منصرف سازد. از او نیز استقبال به عمل آمد و او تا سال ۶۱۰ که ایدغمش کشته شد و در بغداد ماند].<sup>۱</sup> ایدغمش که در سال ۶۰۸ وارد بغداد شده مورد اکرام خلیفه واقع شده بود از جانب خلیفه به امارت قلمرو پیشین خویش به همدان بازگشت خلیفه وعده داده بود که از پی او لشکرها روانه دارد. ایدغمش در نزد سلیمان بن ترجم درنگ کرد شاید از سوی خلیفه مدد رسد و این سلیمان از امرای ایوانی بود و از ترکمانان. در نهان، منگلی را از واقعه خیر داد. پس او را گرفتند و کشتند و سرش را نزد منگلی فرستادند و یارانش در بلاد متفرق شدند.

چون خلیفه از کشته شدن ایدغمش خبر یافت، منگلی را سرزنش کرد. منگلی نیز به سخن خلیفه وقعی ننهاد. خلیفه نزد سرور او ازبک بن پهلوان فرمانروای آذربایجان کس فرستاد و او را علیه منگلی برانگیخت. همچنین نزد جلال‌الدین اسماعیلی صاحب الموت پیام فرستاد و او را به یاری ازبک فراخواند. آن‌گاه به سرداری غلام خود

۱. متن: میان دو قلاب از متن ساقط بود. از ابن اثیر (وقایع سال ۶۰۹) افزوده شد.

مظفرالدین سنقر ملقب به وجه السُّبُع لشکری روانه نمود. و نیز به مظفرالدین کوکبری بن زین‌الدین علی کجک صاحب اربل و شهروز پیام داد که با لشکر خود حاضر آید و سرکرده‌ی همه‌ی آن لشکرها باشد. چون لشکرها در حرکت آمد منگلی بگریخت و به کوه زد و اینان در دامنه‌ی کوه نزدیکی کرج<sup>۱</sup> فرود آمدند. چون نبرد درگرفت از یک پایداری نتوانست و واپس نشست. یاران منگلی باز به کوه فرارفتند از یک به خیمه‌های خود بازگشت. منگلی که دلیر شده بود بار دیگر از کوه فرود آمد و صف‌ها راست کردند و جنگی سخت درگرفت. این بار منگلی نتوانست به کوه زند. چون شب فرارسید پای به گریز نهاد. اندکی از سپاهیان‌ش از پی او رفتند. و باقی به اطراف پراکنده شدند.

سپاه خلیفه و از یک بر آن بلاد مستولی شدند. جلال‌الدین پادشاه اسماعیلی را از آن بلاد آن‌چه را که در آن استقرار یافته بود، بخشیدند. باقی را از یک‌بن جهان‌پهلوان در تصرف آورد و آن را تسلیم اِغْلَمِش از موالی برادرش نمود.

منگلی به ساوه رفت. میان او و شحنه‌ی ساوه دوستی بود. چون از آمدن او خبر یافت به استقبالش رفت و او را به شهر در آورد و به خانه‌ی خود برد در آنجا سلاحش را بگرفت و خواست بر او بند نهد و نزد اِغْلَمِش فرستد. منگلی از او خواست که خود او را بکشد و نزد اِغْلَمِش نفرستد. او نیز منگلی را بکشت و سرش را نزد مظفرالدین از یک‌بن پهلوان فرستاد.

اِغْلَمِش چون بلاد جبل را گرفت، در تمام آن نواحی به نام خوارزمشاه علاء‌الدین محمد بن تکش خطبه خواند. چون به دست باطنیان در سال ۶۱۴ کشته شد خوارزمشاه پیامد و چنان‌که در اخبار او خواهیم گفت. آن بلاد را در تصرف آورد تا از فرمان او بیرون نروند.

مظفرالدین از یک‌بن پهلوان صاحب آذربایجان و ازان در فرمان خوارزمشاه درآمد و به نام او بر منابر اعمال خود خطبه خواند. در این ایام دولت بنی ملک‌شاه و موالی ایشان در تمام عراق عرب و عراق عجم و خراسان و فارس و سراسر مشرق منقرض شده بود تنها از یک در بلاد آذربایجان مانده بود.

چون مغولان بر قلمرو علاء‌الدین محمد بن تکش در ماوراء‌النهر و خراسان و عراق عجم در سال ۶۱۸ مستولی شدند عازم تبریز شدند از یک‌بن پهلوان در آنجا بود و چنان

۱. متن: کوچ



سرگرم باده‌گساری که اصلاً به مقابله بیرون نیامد، بلکه با فرستادن اموال و جامه و چارپا آنان را از تصرف تبریز منصرف نمود. در سال ۶۲۱ که جماعتی از سپاهیان خوارزمی به آذربایجان گریخته و در تبریز بودند، مغولان از ازبک خواستند که آنان را بکشد. او نیز جمعی را کشت و جمعی را اسیر کرد این بار نیز مغولان از آذربایجان منصرف شده به خراسان رفتند.

سپس جلال‌الدین پسر محمد بن تکش در سال ۶۲۲ از هند بازگردید و بر عراق عجم و فارس مسلط شد. سپس به آذربایجان رفت و آنجا را در تصرف آورد. مظفرالدین ازبک از گنجه به اران رفت. جلال‌الدین گنجه و اران را بگرفت. ازبک به یکی از دژها که در آن حوالی بود پناه برد. در آنجا چشم از جهان بریست و جلال‌الدین بر همه‌ی آن بلاد غلبه یافت و بدین گونه خاندان بنی ایلدگز منقرض شد و تتر بر سراسر بلاد مستولی گردید و در سال ۶۲۸ جلال‌الدین نیز کشته شد و ما در اخبار آنان همه را خواهیم آورد. پایان سخن در دولت آل سلجوق. اینک به اخبار دولت‌هایی که از آن منشعب شده‌اند می‌پردازیم. یکی پس از دیگری. *اللَّهُ وَاَرِثُ الْاَرْضِ وَمَنْ عَلَيْهَا وَهُوَ خَيْرُ الْوَارِثِينَ*

## خاندان انوشتکین

انوشتکین جد این خاندان ترکی بود بندهٔ مردمی از مردم غرجستان (غرجستان) از این رو او را انوشتکین غرچه می‌گفتند. سپس در ملکیت مردی از امرای سلجوقی و بزرگان آن طایفه به نام بیلکاتکین<sup>۱</sup> درآمد و در دستگاه او رشد یافت و به سبب نجابت و شجاعتش بر همگنان پیشی گرفت. پسرش محمد نیز به همان شیوهٔ او پرورش یافت و علاوه بر نجابت و شجاعت به زیور ادب و معارف نیز متحلی گردید و با امرای سلجوقی در آمیخت و متصدی برخی از اعمال شد و به کفالت و حسن تدبیر اشتهار یافت.

چون برکیارق بن سلطان ملکشاه به پادشاهی رسید عمش ارسلان ارغون بر او عصیان کرد و بر خراسان استیلا یافت. برکیارق در سال ۴۹۰. سپاهی به سرداری برادرش سنجر به جنگ او فرستاد و خود از پی آن روان شد. در راه خبر رسید که ارسلان ارغون مرده است. او به دست یکی از غلامان خود کشته شده بود. برکیارق سراسر خراسان و ماوراءالنهر را زیر پی سپرد آنگاه برادر خود سنجر را بر آن حدود امارت داد.

در این سال یکی از امرای برکیارق به نام محمد بن سلیمان معروف به امیر امیران که پسر عم ملکشاه بود عصیان نمود. سنجر برفت و او را بگرفت و بیاورد و چشمانش را میل کشید.

برکیارق پس از آن که امیراکنجی را امارت خوارزم داد و او را خوارزمشاه لقب داد به عراق رفت.

چون برکیارق به عراق رفت دو تن از امرای او امیر قودن<sup>۲</sup> و یار قشاش<sup>۳</sup> خود را از رکاب سلطان واپس کشیدند و در غیاب او سر از فرمان برتافتند و امیراکنجی فرمانروای خوارزم را که می‌خواست از مرو با لشکر خود به سلطان ملحق شود کشتند. این خبر به

۱. متن: ملکابک

۲. متن: قودز

۳. متن: بارقشاش

سلطان رسید. قضا را در آن روزها خبر یافته بود که امیرانر و مؤیدالملک بن نظامالملک در عراق سر به عصیان برداشته‌اند. از این رو به کار مرو پرداخت و رهسپار عراق شد. آن‌گاه امیرداد<sup>۱</sup> حبشی بن التوتاق<sup>۲</sup> را با لشکری به نبرد آن دو فرستاد. امیرداد حبشی به هرات رفت و درنگ کرد تا سپاهیان را بسیج کند. آن دو پیشدستی کردند و لشکر آوردند. امیرداد حبشی چون یارای مقاومت در خود ندید از جیحون بگذشت و آن دو از پی او برفتند. یارقتاش بر قودن سبقت گرفت و بر لشکر امیرداد زد امیرداد او را شکست داد و به اسارتش گرفت. چون خبر به قودن رسید لشکریانش بر او شوریدند و او خود به بخارا گریخت. فرمانروای بخارا او را دستگیر سپس آزاد نمود. او پس از رهایی نزد سنجر رفت و سنجر او را به گرمی پذیرفت. یارقتاش در نزد امیرداد حبشی در اسارت بماند و خراسان از فتنه‌انگیزان و شورشگران بیاسود. امیرداد در خراسان فرمان می‌راند. او محمدبن انوشتکین را برکشید و حکومت خوارزم داد. محمدبن انوشتکین کفایت و لیاقت خود را نشان داد دوستدار اهل علم و اهل دین بود. علما را مقرب خود می‌ساخت به رعیت به دادگری رفتار می‌کرد صیت نام نیک او به همه جا رسید و مقام و مرتبتی ارجمند یافت.

چون سنجر شاه بر خراسان استیلا یافت محمدبن انوشتکین را در مقام خویش ابقا کرد و بر مقام او بیفزود. برخی از ملوک ترک لشکر گردآورده آهنگ خوارزم نمودند. در این هنگام محمدبن انوشتکین در مستقر حکومت خویش نبود. فرزند اکنجی که پدرش پیش از این امیر خوارزم بود و طغرلتکین محمد نامیده می‌شد به ترکان پیوست و آنان را به گرفتن خوارزم تحریض کرد. این خبر به محمدبن انوشتکین رسید. نزد سنجر کس فرستاد و از او یاری خواست و خود به خوارزم به جنگ ترکان رفت ترکان و طغرلتکین محمد هر یک به سویی گریختند. محمدبن انوشتکین به خوارزم درآمد و با این اقدام بر اعتبار او در نزد سنجر افزوده شد. واللّٰه سبحانه و تعالی ولی التوفیق. لارب سواه.

۲. متن: ایتاق

۱. متن: امیرداد

## پادشاهی اتسز

### وفات محمدبن انوشتکین و پادشاهی پسرش اتسز

چون [قطب‌الدین] محمدبن انوشتکین [در سال ۵۲۲] رخت از جهان برکشید پسرش [اعلاء‌الدین ابوالمظفر] اتسز به جای او نشست و سیره‌ی پدر در پیش گرفت. اتسز در ایام پدر همه در کار لشکرکشی و جنگ با دشمنان بود. چون به حکومت رسید بر شهر مُنْقِشَلَاغ غلبه یافت و با این فتح در چشم سنجر نیک جلوه نمود چنان‌که او را نزد خود خواند. و از خواص خود گردانید. اتسز در سفرها و جنگ‌ها همراه سنجر بود و روز بروز بر اعتبار و قربت او افزوده می‌شد. وَاللّٰه تَعَالٰی اَعْلَمُ بِغَيْبِهِ وَ اَحْكَمُ.

### جنگ میان سلطان سنجر و اتسز خوارزمشاه

چون اتسز در نزد سلطان سنجر تقرب یافت. ساعیان در کار آمدند و سعایت آغاز کردند و گفتند که اتسز خیال سرپیچی از فرمان و ترک خدمت سلطان در سر می‌پرورد. سنجر به خوارزم رفت تا آن‌چه را به او ارزانی داشته بازستاند. اتسز نیز آماده‌ی نبرد شد. در این نبرد اتسز شکست خورد و پسرش کشته شد و خلق کثیری از یارانش هلاک شدند و سنجر بر خوارزم استیلا یافت و آن را به غیاث‌الدین سلیمان شاه پسر برادرش محمد به اقطاع داد و برای او وزیر و اتابک و حاجب ترتیب داد و به مرو بازگردید. این واقعه در اواسط سال ۵۳۳ اتفاق افتاد.

مردم خوارزم هواخواه اتسز بودند. از این‌رو چون سنجر از خوارزم رفت او را به شهر درآوردند و سلیمان شاه نزد عم خود سنجر بازگشت و اتسز زمام امور خوارزم را به دست گرفت. وَاللّٰه اَعْلَمُ.

شکست سلطان سنجر از ترکان ختا و تصرف ایشان ماوراءالنهر را سلطان سنجر در سال ۵۳۶ به جنگ ترکان ختا رفت آنان به ماوراءالنهر آمده بودند تا آن بلاد را در تصرف آرند. گویند اتسز آنان را به این لشکرکشی ترغیب کرده بود تا سلطان سنجر را سرگرم راندن ایشان کند و به خوارزم نپردازد. بعضی گویند محمود بن محمدخان بن سلیمان بن داود بقراخان از ملوک خانیه‌ی کاشغر و ترکستان که خواهرزاده‌ی سنجر بود، ختاییان را به سرزمین‌های قلمرو سنجر کشیده بود. محمد بن محمود به قتل این ترکان رفت و از آنان شکست خورده به سمرقند گریخت و از دایی خود سنجر یاری خواست سنجر با لشکرهای مسلمانان و ملوک خراسان از جیحون بگذشت. در اول صفر سال ۵۳۶ جنگ در پیوست. در این نبرد مسلمانان شکست خوردند و بسیاری به قتل رسیدند. گویند شمار کشتگان صد هزار مرد و چهار هزار زن بود. از جمله‌ی اسیران زن سلطان سنجر بود. سنجر گریزان بازگشت و ختاییان ماوراءالنهر را گرفتند و آن سرزمین از تصرف مسلمانان بیرون شد. ما در اخبار سنجر بتفصیل به این وقایع پرداخته‌ایم.

چون سلطان سنجر شکست خورد، اتسز خوارزمشاه به خراسان آمد و سرخس را بگرفت در آنجا با امام ابو محمد الزیادی دیدار کرد. او مردی دانشمند و زاهد بود. اتسز او را گرامی داشت و سخن او به گوش بشنید. سپس آهنگ مرو شاهجان کرد. امام احمد الباخَرزَی از شهر بیرون آمد و مرویان را شفاعت کرد که هیچیک از سپاهیان او به شهر در نیایند. اتسز نیز شفاعت او پذیرفت و در خارج شهر فرود آمد. مردم شهر بشوریدند و برخی از یاران او را که به شهر درآمده بودند بکشتند و برخی را از شهر براندند و در شهر تحصن نمودند. اتسز با آنان به جنگ پرداخت و در ربیع‌الاول سال ۵۳۶ شهر را به قهر بگرفت و بسیاری از علمای مرو را به خوارزم فرستاد که از آن جمله بود ابوالفضل<sup>۱</sup> الکرمانی.

اتسز در ماه شوال به نیشابور رفت. جماعتی از علما و فقها از شهر بیرون آمدند که از آن‌چه با مردم مرو کرده است آنان را معاف دارد. اتسز اموال اصحاب سلطان را مصادره کرد و خطبه به نام سنجر را قطع کرد و به نام خود خطبه خواند. چون نام او را به هنگام

۱. متن: ابوبکر

خطبه بر منبر خواندند مردم نیشابور آهنگ شورش کردند ولی از عواقب آن بترسیدند. اتسز سپاهی به اعمال بیهق فرستاد و در آن حدود پنج روز درنگ کرد سپس با لشکر خوارزم به راه افتاد و همچنان بلاد خراسان را تاراج می‌کرد و سلطان سنجر در تمام این احوال از بیم ختا و قدرت و قوت ایشان دست به هیچ کاری نمی‌زد.

در سال ۵۴۸ غزان بر سر سنجر تاخت آوردند و بر خراسان غلبه یافتند. این غزان از آن هنگام که سلجوقیان از ماوراءالنهر واپس نشسته بودند، در این سرزمین می‌زیستند و اسلام آورده بودند. چون ترکان ختا به ماوراءالنهر آمدند آنان را براندند. از آن پس غزان در بلخ سکونت گزیدند و در آن حوالی آشوب‌ها برپا کردند و فسادها برانگیختند. سنجر لشکر گرد آورد و به جنگ ایشان رفت ولی غزان او را شکست دادند و اسیر کردند و شیرازه‌ی دولتش از هم بگسیخت و هرگز به انتظام نیامد. قلمرو او میان موالی او تقسیم شد. از این پس اتسز بر سراسر خوارزم به استقلال به حکومت پرداخت و دولتی که بنیان نهاد بعد از او به فرزنداناش به میراث رفت.

خوارزمشاه سپس بر خراسان و عراق مستولی شدند و این بیشتر به هنگامی بود که دولت سلجوق روی در زوال داشت و ما به ذکر آن خواهیم پرداخت. واللّٰه تعالی ولی التوفیق. بمنّه و کرمه.

## پادشاهی ایل ارسلان

اتسز فرزند محمدبن انوشتکین در سال ۵۵۱ پس از شصت سال پادشاهی درگذشت. او مردی عادل و رعیت نواز و نیک سیرت بود. چون از این جهان برفت پسرش ایل ارسلان بن اتسز به جایش نشست. ایل ارسلان چندتن از عمال خود را بکشت و چشمان برادرش را میل کشید و بدان هنگام که سلطان سنجر از اسارت غزان گریخته بود پیام داد که در فرمان اوست. سنجر نیز منشور امارت خوارزم را برایش فرستاد. در این احوال ختا آهنگ خوارزم نمود. ایل ارسلان لشکر گرد آورد و به مقابله بیرون رفت پس از اندکی بیمار شد و بازگشت و لشکر را به سرداری یکی از امرای خود به جنگ فرستاد. او نیز یارای مقاومت نداشت. منهزم شده به ماوراءالنهر بازگردید. واللّٰه سبحانه و تعالی اعلم.

## پادشاهی علاءالدین تکش

خوارزمشاه [تاج‌الدین ابوالفتح ایل] ارسلان به همان بیماری که به هنگام رویارویی با لشکر ختا عارض او شده بود بمرد و پسر خردسالش سلطان شاه محمود به تدبیر مادرش به جای او نشست. پسر بزرگ او علاءالدین تکش بن ایل ارسلان در اقطاع خویش در جند می‌زیست. او سر به فرمان برادر فرود نیاورد و نزد پادشاه ختا رفت و از او یاری خواست و او را به گرفتن اموال و ذخایر خوارزم تحریض کرد. او نیز با لشکری گران رهسپار خوارزم شد. سلطان شاه و مادرش نزد مؤید ای‌ابه که بعد از سنجر بر نیشابور غلبه یافته بود، رفتند و با پرداخت هدایایی او را به جنگ با تکش و تصرف خوارزم و دست یافتن به اموال و ذخایر آن برانگیختند.

ای‌ابه مؤید نیز لشکر بسیج کرده و به سوی خوارزم در حرکت آمد. تکش به مدافعه بیرون شد و لشکر مهاجم را در هم شکست ای‌ابه را اسیر کرده نزد او آوردند. فرمان قتلش داد. او را همچنان در اسارت، در مقابلش کشتند. سلطان شاه به دهستان گریخت. تکش از پی او برفت و شهر را به قهر بگرفت. سلطان شاه بگریخت و مادرش اسیر شد. تکش آن زن را نیز به قتل رسانید و به خوارزم بازگشت. سلطان شاه به نیشابور رفت. در آن هنگام طغان شاه ابوبکر بن مؤید را بعد از پدر به جای او امارت داده بودند.

### کشته شدن سلطان طغرل و تصرف خوارزمشاه ری را

ترکان ختایی بر علاءالدین تکش قصد تحکم داشتند و هر بار خواستار آن بودند که مالی گسیل دارد. تا روزی جمعی به طلب مال به خوارزم آمدند، تکش فرمان کشتن ایشان داد، حتی یک تن هم رهایی نیافت. بدین طریق پیمانی که با آنان بسته بود نقض شد. برادرش سلطان شاه از این خیر خوشحال شد و از غزوه نزد پادشاه ختا رفت و از او یاری خواست که به جنگ برادرش تکش رود و مدعی شد که مردم خوارزم به او گرایش دارند. او نیز



سپاهی عظیم بدو سپرد. اینان بیامدند و خوارزم را محاصره کردند تکش فرمان داد آب نهر را بر آنان گشودند، چنانکه نزدیک بود همه در آب غرق شوند. ترکان ختایی خود را از مهلکه برهانیدند و سلطان شاه را که فریبشان داده بود ملامت کردند.

سلطان شاه از سردار ختایی خواست که سپاهی به او دهد تا برود و مرو را از ملک دینار بستاند. ملک دینار از امرای غز بود که اینک در مرو فرمان می‌زاند. او نیز سپاهی همراه او کرد. سلطان شاه به سرخس رفت و شهر را به قهر از غزانی که در آنجا بودند بستد و بسیاری بکشت و اموال بسیاری را تاراج نمود. ملک دینار به قلعه پناه برد و در آنجا تحصن گزید. سلطان شاه وارد مرو شد و در آنجا مقام کرد و لشکریان ختا به ماوراءالنهر بازگشتند. سلطان شاه در خراسان مقام کرد. و با غزان می‌جنگید و بر آنان هر بار پیروز می‌شد. عاقبت ملک دینار فرمانروای غز از نگهداری سرخس عاجز شد و آن را به طغانشاه بن مؤید صاحب نیشابور تسلیم نمود و او یکی از امرای خود را به نام قراقوش<sup>۱</sup> بر آن امارت داد. ملک دینار به نیشابور نزد طغانشاه رفت.

سلطان شاه آهنگ سرخس نمود و قلعه را محاصره کرد. چون طغانشاه خبر یافت لشکر به سرخس آورد. در این مصاف طغانشاه شکست خورد و به نیشابور گریخت. این واقعه در سال ۵۷۶ بود. قراقوش نیز قلعه را رها کرده به طغانشاه پیوست. سلطان شاه سپس طوس<sup>۲</sup> و زام<sup>۳</sup> را نیز تصرف کرد و عرصه را بر طغانشاه تنگ کرد و او به این حال بیود تا محرم سال ۵۸۲ از جهان رخت بریست و پسرش سنجر شاه به جای او نشست.

چون سنجر شاه به حکومت نشست منگلی تکین مملوک جدش مؤید ای‌ابه زمام کارهای او را به دست گرفت. دولتمردان از تحکم و خودکامگی به جان آمدند و بیشترشان به سلطان شاه در سرخس پیوستند.

ملک دینار با جمعی از سپاهیان غز به کرمان رفت و آنجا را در حیطه‌ی تصرف آورد. منگلی تکین در نیشابور بر رعیت ستمگری آغاز نهاد و جمعی از دولتمردان را بکشت. در ماه ربیع‌الاول سال ۵۸۲ علاءالدین تکش خوارزمشاه، لشکر به نیشابور راند و دو ماه شهر را در محاصره گرفت. نیشابور به مقاومت پرداخت و خوارزمشاه بازگردید. بار دیگر در سال ۵۸۳ لشکر به نیشابور برد. مردم شهر امان خواستند و شهر را تسلیم

۱. متن: مراموش

۲. متن: نطوش

۳. متن: التم